

## درباره نقد جعفر ابراهیمی بر همپیوندی

### استثمارشونده و استثمارگر



کارگران ضد سرمایه داری / بهمن ۱۴۰۰

در نظر گرفتن منافع طبقاتی معلمان به جنبش معلمان لطمه می زند. اصولاً اتحاد بر سر منافع مشترک و طبقاتی معنا دارد، اتحاد همه با هم بدون در نظر گرفتن منافع طبقاتی، منافع طبقه تحت ستم را پایمال می کند»

این حرف درست است. جنبش کارگری تاریخاً کوبنده ترین ضربه ها را از انحلال چشم اندازها و یله کردن خواسته های خود، در سیلاب سیاه جنجالهای سودجویانه و قدرت طلبانه طبقات دیگر تحمل کرده است. کارنامه جنبش ما همه جا، در همه دوره ها با کفن و دفن شدن در خیمه شب بازی های اپوزیسیون های سوداگر قدرت و سود در هم آمیخته است، در همه ادوار سنگر کارزار طبقاتی و ضد سرمایه داری خود را خالی نموده ایم و پیاده نظام زبون و کور تسویه حسابهای روز دشمنان طبقاتی خود

هر سخن درست هر کارگر، هر فعال جنبش کارگری را ولو اسیر تناقضات، تضادها و نادرستی ها باشد، باید ارج نهاد، معتنم شمرد، مورد استقبال قرار داد، با آن همراه شد و صد البته اشتباهات، تعارضات و توهمات را هم هر چه ریشه ای تر باز گفت، شکافت، نقد نمود و اثرات مخرب و زیانبارش بر پروسه پیکار توده های کارگر را چراغ انداخت. نقدی از این جنس و با این جهتگیری، نیاز پالایش، بالندگی، شکوفائی و میدان داری رادیکال طبقاتی جنبش کارگری است. آنچه دوست همزنجیر ما جعفر ابراهیمی فعال مبارزات کارگران حوزه آموزش با عنوان «در باب اتحاد صنفی» نگاشته است نیز مصداق بارز سرمایه ستیزی خودجوش یک کارگر، اما زیر آوار وارونه های بینی سرمایه زاد است. نوشته او را مرور کنیم. ابراهیمی می گوید:

«اتحاد به هر صورت و با هر کس بدون

شده ایم. اردوی کارزار وحوشی گردیده ایم که بر سر تقسیم سودهای حاصل استثمار ما، چگونگی تملک سرمایه های آفریده ما و سهم در ساختار حاکمیت سرمایه با هم گلاویز بوده اند. این کار را یک روز زیر بیرق «ضدامپریالیسم»!! خلقی، روز دیگر «صف بندی خلق برای انقلاب دموکراتیک»!!، دوره ای در همصدائی فاجعه بار با ارتجاعی ترین و بشرستیزترین اپوزیسیون دینی بورژوازی، زمانی زیر علم دفاع از مرزهای ملی!! یا رفتن پای صندوق های رأی و آویختن به اصلاحات سیاه مافیاهای درنده سرمایه به نمایش نهاده ایم. جنبش ما در این گذر کارنامه ای تاریک و غیرقابل دفاع دارد، برهمین مبنی هشدار «ابراهیمی» به معلمان با عنوان ضرورت **احتراز استثمارشونده از غلطیدن به ورطه همراهی با استثمارگر**، خطاری ارزنده و نیاز پالایش پویه پیکار توده های کارگر از جمله معلمان است. ابراهیمی از این هم فراتر می رود و می افزاید:

«چگونه ممکن است یک مدیر و موسس مدرسه خرید خدماتی که معلمان را استثمار می کند و برای سود بیشتر به معلمان خرید خدماتی حقوق کمتر، حتی زیر یک میلیون تومان، می دهد و از بیمه معلم می دزد، با معلم خرید خدمتی در یک جبهه و متحد هم باشند؟ اگر چه به لحاظ نظام معلمی هر دو معلمند، اما یکی استثمارگر و دیگری استثمار شونده است و به دو طبقه متفاوت

## و متضاد تعلق دارند.»

هسته سخن تأکید بر اهمیت عزیمت از مشترکات همساز، اهداف و خواسته های همگن طبقاتی در مبارزات روزمره است. به همراهان هشدار می دهد که نفس **حرفه تدریس** هیچ شیرازه معتبری برای هیچ میزان همرزمی در پهنه کارزارهای جاری نیست. به افرادی اشاره می کند که لباس معلم تن دارند اما سرمایه دارند و برای افزایش روزافزون سرمایه های خود به سبانه ترین شکل استثمار توده کارگر در حوزه آموزش دست می یازند. مالک مدرسه اند، سرمایه خود را در این قلمرو پیش ریز کرده اند، از فقر و فلاکت و استیصال معلمان، وحشیانه ترین بهره برداری ها را به عمل می آرند، حتی در قیاس با سایر وحوش سرمایه دار دستمزد کمتری می پردازند، در مکیدن خون معلمان و تشدید استثمار آنها چنان غدار و جنایتکارند که حداقل مزد مصوب دولت درنده اسلامی سرمایه داری را هم به آنان نمی دهند و در نهایت بیشمرمی به پرداخت یک میلیون تومان در ماه بسنده می کنند. غرامت بیکاری و بیماری افراد را نمی پردازند و از انجام هیچ جنایت دیگر دریغ ندارند. ابراهیمی بر کارنامه سیاه و کثیف این سرمایه داران صاحب بنگاه های آموزشی انگشت می گذارد و هر نوع همراهی میان معلمان معترض با این کارفرمایان درنده استثمارگر را تقبیح می کند، حرف او کاملاً درست است و کامل تر، روشنتر و آگاهترانه تر می شد اگر می افزود که بحث فقط بر سر مالکان

مدارس و صاحبان مؤسسات آموزشی نیست. لشکر پرشماری از صاحبان کرسیهای آموزش در سراسر دنیا از جمله ایران، از اقتصاددان، سیاستمدار، حقوقدان، جامعه شناس، مردم شناس، روانکاو، برنامه ریز، مدیر و مشاور گرفته تا فیلسوف، ادیب، هنرشناس و دانشمند اخلاق، همگی تدریس می کنند، لباس پروفیسور، دانشیار، محقق و استاد تن دارند اما در زمره دژخیم ترین، درنده ترین و جنایتکارترین وحوش سرمایه دار هستند. کارشان واکاوی، شناخت و آموزش نیازهای سودافزائی هر چه کهنکشانان تر سرمایه، کشف راهبردهای استثمار هر چه انفجارآمیزتر طبقه کارگر و ابداع مستمر شیوه های تشدید هر چه سبعمانه تر سرکوب فکری و فیزیکی کارگران دنیا است، اینها معلم هستند و آموزگار گرسنه روستاهای بدون هیچ آب بنگلادش یا معلم فاقد تخته سیاه، میز، صندلی، روشنائی و راه ایاب و ذهاب دهات سیستان هم معلم می باشند. اولی ها حاکمان، مالکان، برنامه ریزان، اندیشمندان و حافظان این کهنه نظام وحشت و دهشت هستند، دومی ها بردگان مزدی مفلوک زیر آوار تمامی سبعمیت ها و بربریت های همین نظام می باشند. این ها هیچ، هیچ و مطلقا هیچ حرف واحدی ندارند، آنچه اولی آزادی می خواند، سلب مطلق هر میزان آزادی دومی است، چیزی که اولی حق می نامد بمب ناحقی است که بر سر و روی دومی می بارد، مدنیت یکی عین بربریت علیه دیگری است. «رفع تبعیض» نسخه پیچی اولی آتشی

است که بر خرمن شعور برابری طلب دومی می افتد. در اینجا سخن از دو طبقه متضاد و متخاصم و جنگ طبقاتی یکی علیه دیگری است. جعفر ابراهیمی تا جائی که به توضیح این نکات می پردازد، کاملا درست می گوید، مشکل گفته ها و نظرات او از اینجا به بعد است که آغاز می شود، مشکلی که نه فقط در حرفهای دیگرش، که در کارنامه کارزار و نقش بازی های اعتراضی وی عریان است. او از مرزبندی های واقعی طبقاتی در پهنه کارزارهای جاری سخن می راند اما همیشه و همه جا مدافع «صنف» دیدن معلمان و صنفی بودن مبارزات آنها است!! حتی در همین نوشته ای که به نقد «همه با هم بودن» پرداخته است باز هم از معلمان به عنوان صنف یاد می کند. بر صنفی خواندن اعتراضات آنها اصرار دارد، او خود از فعالان نهاد سازشکار موسوم به «کانون صنفی معلمان» است. از گذشته و حال این کانون دفاع کرده است. نخستین پریش اساسی که پیش روی او قرار دارد، فحواي روایتش از جامعه، طبقه، اتحاد طبقاتی و از همه مهم تر و بنیادی تر مبارزه طبقاتی در جامعه حاضر است. از طبقات استثمارگر و استثمارشونده می گوید. از «خرده بورژواهایی» شکوه می کند که زیر فشار طبقه سرمایه دار دست به نصیحت طبقه کارگر می زنند: «این ادبیات اتحاد همه با هم بخشی از ایدئولوژی متوهم و متورمی است که زیر فشار طبقه سرمایه دار فقط دست به نصیحت طبقه کارگر می زند تا انفعال و

سازشکاری خود را توجیه کند» بر ضرورت اتحاد با همرنجان و همدران تأکید می ورزد:

«... باید با همدردان و همرنجان خود متحد باشیم و از برچسب ها و تهمت هائی که می خواهند مرزهای طبقاتی را مغشوش کنند نهراسیم»

ابراهیمی همه این اشاره ها، استعارات، صغری و کبراها را ردیف می کند اما کل حرفهایش همچنان به صنف دیدن و صنف خواندن معلمان قفل است. ما در جهانی زندگی کنیم که زمین و آسمانش، دورافتاده ترین و ویرانه ترین روستاها، کوه، رود، جنگل و تمامی برهوت ها و هامونهایش عرصه یکه تازی بدون هیچ مهار شیوه تولید سرمایه داری است. جهانی که ۸۰ درصد ساکنانش فروشندگان نیروی کارند، کل حاصل کار آنها سرمایه می شود، سرمایه ای که به صورت یک رابطه اجتماعی اختاپوسی جاری، مسلط، قاهر و حاکم در بند، بند وجوه هستی این دنیا بر هست و نیست همان ۸۰ درصد سکنه کارگرش حکم می راند، تعیین تکلیف می کند، فقر می آفریند، طوفان گرسنگی راه می اندازد، طبیعت را به آتش می کشد، جنگهای عالم سوز می افروزد و همه را برای سود انبوه تر و خودافزائی سرطانی وحشت انگیزتر خود انجام می دهد. در این جهان، در هر گوشه اش، در جهنم بردگی مزدی ایران، سخن از صنف، اصناف، اعتراض صنفی، مطالبات رسته ای و مانند اینها، سواى شستشوی مغزی توده های کارگر به نفع وحوش

سرمایه دار و نظام سرمایه داری چه معنای دیگری دارد؟! جامعه متشکل از دو طبقه متضاد، متخاصم و غیرقابل اجماع سرمایه دار و کارگر است. هیچ طبقه سومی وجود ندارد، چیزی به نام «طبقه متوسط» افسانه سیاه خرافه بنیادی است که نمایندگان فکری کوردل سرمایه به هم بافته اند تا آتش پیکار ضد سرمایه داری توده های کارگر را خاموش سازند، معلمان جزء لایتجزای طبقه کارگرد، صنف نیستند، طبقه کارگر متشکل از اصناف متفرق با منافع متمایز صنفی و افق های متشتت وهم آلود رسته ای نمی باشد. همه آحادش از کار خود جدا و از هر گونه دخالت در سرنوشت تولید، کار، زندگی ساقط هستند. کل آنها توسط سرمایه استثمار می گردند، گرسنگی، فقر، بی خانمانی، آوارگی، بی داروئی، حقارت و زبونی آنها از وجود سرمایه نشأت می گیرد، سرمایه است که تبعیضات ذلت آمیز جنسیتی را در شیرازه زندگی آنها زنده نگه داشته، آبیاری می کند و از آن به مثابه ساز و کار افزایش اضافه ارزش، بهره می برد. قتل عام آزادیهای سیاسی و اجتماعی آنها توسط سرمایه صورت می گیرد، سرمایه است که درهیأت قانون، حقوق، دولت، دین، انتخابات، دموکراسی، جمهوری، سلطنت، لیبرالیسم، فاشیسم، سوسیال دموکراسی، حتی «کمونیسم»!!! هر روز از روز پیش آنها را مفلوک تر، فقیرتر، گرسنه تر و حقیرتر می کند. ریشه بدبختیهای آوار بر سر طبقه آنها در وجود سرمایه است و کل آحاد این طبقه، برای هر میزان بهبود

گامی برای پیوند رادیکال کارزارهای روز یک میلیون معلم با دهها میلیون کارگر همزنجر بر نداشته است؟! کارگران آموزش به جهات گوناگون می توانند سهم مهمی در سازمانیابی سراسری شورائی ضد سرمایه داری توده های طبقه خود، طبقه کارگر ایفاء کنند، ابراهیمی سالهاست فعال مبارزات وسیع و ممتد معلمان بوده است. سالهائی که کارگران همه حوزه ها هر سال چندین هزار اعتصاب و اعتراض داشته اند. کجا؟ چه وقت؟ کدام تلاش را برای همسنگری سرمایه ستیز کل توده این جنبش به عمل آورده است؟! او نه فقط این کار را نکرده که برای معلمان نسخه تحسن و دخیل بندی به دولت سرمایه پیچیده است. ما نقد رادیکال او بر همسوئی معلمان با صاحبان بنگاههای آموزشی را ارج می گذاریم، اما چشم به راه قدمهای مؤثر وی برای ایفای نقش در همپیوندی استوار، سازمان یافته و شورائی کل توده های کارگر علیه سرمایه داری هستیم.

معاش، هر نفس آزاد، هر سطح نازل درمان، هرمیزان کاهش سرکوب، زن ستیزی، کودک آزاری و جنایات دیگر دامنگیر خود سوای پیکار متحد، علیه سرمایه و دولت سرمایه داری چاره دیگری ندارند. در این جامعه، راه اندازی علم و کتل اصناف، حک کردن مهر صنف بر چهره معلمان و کوبیدن مارک مبارزات صنفی بر روند کارزار جاری آنان، اگر مشارکت در بی راهه بردن جنبش کارگری به نفع نظام بردگی مزدی نیست، پس چیست؟ کانون صنفی معلمان سوای مهندسی سرمایه مدار اعتراض توده معلم، تخلیه مبارزات آنان از بارقه و بار ضد سرمایه داری، بستن سد بر سر راه همجوشی سرمایه ستیز این کارگران با سایر همزنجیران چه کار دیگری انجام داده است؟! اگر ابراهیمی ضد انحلال اعتراض معلمان در راهبردهای سودجویانه سرمایه داران حوزه آموزش است، چرا این ضدیت را در این سالها علیه کارکرد کانون نشان نداده است؟ چرا